

واپسین سفنان عیسیای مسیح
بر روی صلیب

تعمقی به قلم خواهر روحانی

آنا ماریا کانوپی

مقدمه

عیسی بر صلیب هفت سخن گفت و سپس در انتظار رستخیز به سکوت مرگ فرو رفت.

این هفت سخن پیام‌های "آخر" عیسای خداوند می‌باشند که آداب و رسوم مسیحی، چه مردمی و چه رهبانی، همواره به عنوان موضوع مناسبی برای دعا انتخاب کرده است. تعمق کردن روی این سخنان، همچون فرو رفتن در راز عظیم نجات است و تبدیل شدن به شاهد وفاداری برای آن، در میان مردم زمان ما که به راحتی بدون توجه از کنار صلیب مسیح می‌گذرند، در حالیکه غرق در سخنان دیگری هستند که قلب انسان را تهی می‌گردانند.

اولین سفن

"ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند"

لوقا ۲۳/۳۴



پس از آنکه عیسی، در باغ جتسمانی به عنوان پسر، با اشک و ریختن عرق خون، به پدر خود جواب مثبت داد، نیرو یافت و آماده آن شد که با رنج و عذاب خود روبرو شود. او در برابر کذب و تحقیر سکوت نمود و قاطعانه مصمم بود که رسالت نجات بخش خود را به کمال رساند. او که بدون یک محاکمه عادی به مرگ محکوم شده بود، صلیب خود را بر دوش گرفته به سوی جلعتا به راه می‌افتد. در طول این راه مشقت بار، او شبان نیکوست که گویی بر دوش خود نه صلیبی از چوب، بلکه بشریت را حمل می‌کند، همان گوسفند گمراهی که او آمده است آن را پیدا کند و بر دوش خود به آغل پدر بازگرداند.

بنابراین ما انسانها صلیب واقعی او هستیم. کوه جلجتا، مکان اجراء ناعادلانه‌ترین اعدام، با نیروی "بزرگترین" محبت که تاحد فدا کردن خویش پیش رفت، به کوه قربانی نجات بخش، به کوه شفاعت و بخشایش تبدیل شد. او که در طول محاکمه "دهان خود را نگشود" چون او را برهنه کردند، خود را به سکوت مقدس ملبس کرد. متی انجیل نگار می‌گوید: "عیسی خاموش ماند"، و اینچنین عمق و مدت سکوت عیسی را بیان می‌کند. حال که از هر لحاظ فاقد نیروگشته است و در بین آسمان و زمین آویخته شده، میخکوب و بدون هیچگونه دفاع، در شکستی که به نظر کامل است، او سخن می‌گوید.

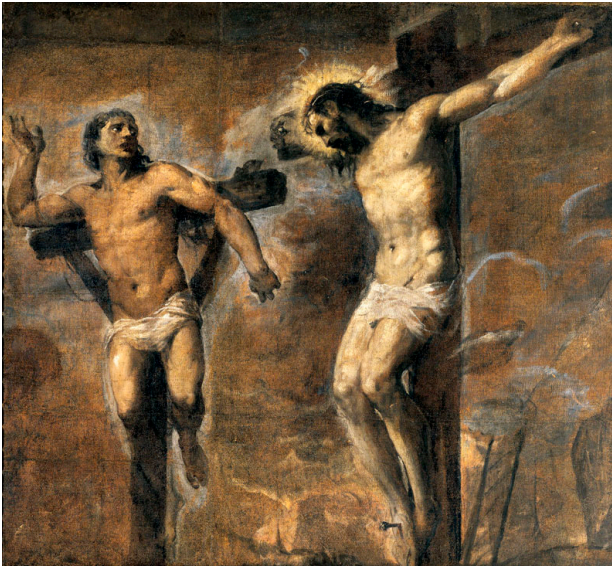
اولین سخنی که از عیسای مصلوب می‌شنویم بخشش است، بخشش آن محبتی که او را تا به اینجا رسانیده است: "پدر، اینها را ببخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند". رئیس دیر ELREDO DI RIEVAULX در تفسیر این آیه می‌گوید: «به این دعا، "پدر، اینها را ببخش"، آیا می‌شد از روی لطافت و محبت چیز دیگری اضافه کرد؟ بله، او مطلبی اضافه می‌کند. به نظرش دعا کردن کافی نیست، می‌خواهد عذری هم برای آنها بیاورد. "ای پدر، اینان را ببخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند".

هرچند که گناهشان بزرگ است، اما آگاهیشان ناچیز است. از این رو: "ای پدر، اینان را ببخش". مصلوب می‌کنند، اما نمی‌دانند چه کسی را دارند مصلوب می‌کنند، زیرا "اگر می‌دانستند، خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند". (ر.ک. به اول قرن‌تین ۸/۲)؛ پس: "ای پدر، اینان را ببخش". آنان او را یک ناقض شریعت می‌دانند، شخصی گستاخ که خود را خدا ساخته است، آنان او را گمراه کننده قوم می‌دانند. "اما من صورت خود را از آنان مخفی داشتم، آنان شکوه مرا نشناختند". به این دلیل: "ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند» (آئینه محبت، باب ۳ بخش ۵).

دومین سفن

"امروز با من در فردوس قواهی بود"

لوقا ۲۳/۳۴



بر بالای کوه جلعتا، سه صلیب مثل سه درخت برهنه، زیر آسمان بهاری افراشته شده‌اند. سنت هنری به درستی همیشه صلیب وسط را بر مکانی بلندتر قرارداده است، که بر آن نوشته‌ای توجه را به خود جلب می‌کند: "این است پادشاه یهود". در آنجا عیسی بین دو خطاکار بر صلیب می‌خکوب شده، سران و سربازان او را مورد توهین و تمسخر قرار می‌دادند، شاگردانش او را رها کرده بودند. جمعیت که قبلاً از او پیروی کرده، به او گوش داده و به خاطر سخنان و معجزاتش، هوشیانا خوانان او را سرائیده بودند، باور نکردنی‌ترین عجز لغزش‌آور را تماشا می‌کردند. پادشاهی

"تمسخرآمیز" که از خود دفاع نمی‌کند و کسی نیز در دفاع از او حتی یک کلمه نمی‌گوید... شرایطی بسیار تحقیرآمیز است، اما راه شاهانه‌ای است که مسیح برای خود برگزیده و به شاگردانش نیز پیشنهاد می‌دهد: "اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جائی که من باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود" (یوحنا ۱۲/۲۶). و باز: "از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می‌باشم" (متی ۲۹/۱۱).

تنها ایمان، ما را به درک این واقعیت می‌رساند که در چنین حالت فقر و تحقیر، تهی گشتن و مرگ، راز بزرگ فیض و واقعیتی زیبا و مطلوب نهفته است. اینچنین بود ایمان "دزد نادم" که تنها او در همراه مصیبت زده خود پادشاهی واقعی می‌بیند، پادشاهی صبور که در بی‌عدالتی متحمل انکار و حق ناشناسی افراد حاضر در آنجا و همه ما واقع شد، افرادی که او عار ندارد آنان را برادران خود بنامد.

به خاطر این ایمان است که دزد شهامت آن را می‌یابد که در میان کفر و ناسزا و سخنان تحقیرآمیز، او را به نام صدا کند، او را به عنوان "نجات دهنده بشناسد" و با دعائی سرشار از فروتنی از او تقاضا نماید: "ای خداوند، مرا به یادآور هنگامی که به ملکوت خودآیی" (لوقا ۲۳/۴۲). اینچنین این دزد در واپسین لحظات، گذرنامه ورود به زیباترین مملکت را ربود و ثروتی شمارش ناپذیر را به میراث برد. او فیض این را یافت که چنین پاسخی را بشنود: "امروز با من در فردوس خواهی بود" (لوقا ۲۳/۴۳). به این ترتیب دزد به همراه پادشاه وارد ملکوت جلال می‌گردد! اینچنین است که مسیح اقتدار شاهی خود را به کار می‌بندد. در فروتنی محبتش او به نهایت فداکاری می‌رسد تا در ملکوت پرجلال خود، به انسان آزادی، نجات و حیات عطا کند. در یکی از سرودهای کلیسا چنین می‌خوانیم: "و با کشتار و خشونت، کشورها را فتح نکرد، بلکه برافراشته شده

بر صلیب، همگان را با نیروی محبتش به سوی خود جذب نمود" (رک.
به یوحنا ۳۲/۱۲).

سفن سوم

"ای زن، اینک پسر تو! ... اینک مادر تو!"

یومنا ۲۶/۱۹-۲۷



به نظر می‌رسد که تمام هیاهوی اسفناک‌ترین روز تاریخ، اکنون آرام
گشته است. بر بالای جلجتا، حوالی عصر، تنها سه شخص به چشم می-
خورند، عیسای مشرف به مرگ، مادر او و یوحنا، شاگردی که دلی پاک
داشت، دلی که قادر بود مانند مریم، تماماً و با از خود گذشتگی، بی‌آنکه
از مرگ بترسد، دوست بدارد. دیگر تنها سخنانی کوتاه شنیده می‌شوند،
کوتاه اما پر بار، حیاتی، سرشار از نیروی خلاقیت، زیرا سرشار از محبت‌اند:
"ای زن، اینک پسر تو! ... اینک مادر تو!"

سپردن مادر به شاگرد، میراث نهایی محبت است که از سوی عیسی
برای ما برجای ماند. در ظلمت جمعه مقدس نوری می‌درخشد؛ در واقعه

رقت‌آور و دردناک این مرگ، صحنه‌ای شگفت‌انگیز ظاهر می‌گردد. مریم در اینجا نمایانگر حوای نوین است که از وی نسل نوین به دنیا می‌آید: نسل فرزندان خدا؛ ای زن، اینک پسر تو!

درحالی‌که در پای صلیب، رنج عظیم پسرش را در دل محتمل می‌شود، مریم از سوی پسر خود، به مقام مادری روحانی و جهانی ملبس می‌شود که او را به راستی در مقامی بالاتر از هر مخلوق قرار می‌دهد. او مادر تمام بشریت می‌گردد، زیرا همانگونه که حضرت آگوستین می‌گوید، "عیسی، پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، در نیروی محبتش نمی‌خواست تنها بماند" (ر.ک. به موعظه‌ها، ۱۹۴ شماره ۳).

اینک مادر تو! چه تعهد و چه مسئولیتی! یوحنا او را با خود به خانه‌اش می‌برد تا مثل یک پسر از او نگهداری نماید، مادری که نسبت به او محبتی عظیم و احترام و تکریمی عمیق دارد. از این لحظه مریم مادر کلیساست؛ و مادر ما تا آن حد که با عیسی رابطه‌ای حیاتی ایجاد می‌کنیم و به عنوان عضوی از بدن او در راز نجات‌بخش او سهیم می‌شویم. بنابراین زندگی ما در صلیب عیسی، در استقامت مریم و در وفاداری یوحنا ریشه دارد.

ما در آن ساعت از قلب نیزه خورده عیسی متولد شدیم و از سوی او به قلب مادرش سپرده شدیم. بنابراین به عنوان فرزندان خدا و همین‌طور به عنوان فرزندان کلیسا نیز متولد شده‌ایم؛ در نتیجه، ما به عنوان مادر نیز متولد شده‌ایم، زیرا مریم مادر و دختر کلیساست همان‌طور که مادر و دختر پسرش می‌باشد.

با سپرده شدن به مریم، ما نیز به نوبه خود در او و از او کلیسای مقدس را دریافت می‌کنیم، آن را به عنوان مادری دریافت می‌کنیم تا دوستش بداریم و احترامش گذاریم، به او گوش دهیم، از نصایحش اطاعت کنیم و تحت هدایت او همچون فرزندان راستین خدا در طریق نور گام برداریم.

سفن چهارم

"فدای من، فدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟"

متی ۲۷/۱۴۶



پس از به زبان آوردن "وصیت روحانی" خود و سپردن مادرش به شاگرد محبوب خود، عیسی اکنون عاری از هر غنای الهی و انسانی است؛ پسر خدا که به نهایت فقر تقلیل یافته، یأس و رنج خود را به عنوان شخصی که تجربه دردناک عدم وجود هرگونه حمایت را همچون عدم حضور خود خدا تجربه می‌کند، گویی کاملاً ترک شده است: "خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟". فریاد دلخراش این انسان-خدا از ظلمت ما گذر کرد؛ ساعت اوج رنج که در آن مسیح تمام یأس، اندوه، ترس و وحشت مرگ را که در قلب انسان ساکن است، واقعاً بر خود گرفت. در رساله به

عبرانیان (۷/۵) می‌خوانیم که "عیسی با فریاد شدید و اشک‌ها، نزد او که به رهانیدنش از موت قادر بود، تضرع و دعای بسیار کرد."

گریه تمام رنج نسل‌های بشر از قلب عیسی می‌گذرد، از زمین بلند می‌شود و به آسمان نفوذ کرده، قلب پدر را زخمی می‌کند: "خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟". حضرت آگوستین توضیح می‌دهد که "خدا نمی‌تواند او را ترک کرده باشد، چرا که خود او خداست". با این حال مسیح این ترک شدن را تجربه می‌کند. این یأس عظیم را احساس می‌کند و در این ورطه که در آن ظلمت مطلق است فروود می‌رود. این یک راز است. در مقابل فریاد دلخراش پسرش که انسان هم هست، خدا سکوت می‌کند، مداخله نمی‌کند. با این حال، او خدائی غایب نیست.

او پدری است که از روی محبت دیوانه‌وار، پسری را که از او خشنود است، در راه فرزندان غضب، قربانی می‌کند (ر.ک. به افسسیان ۳/۲). او در پسر محبوب خود، قلب خود را قربانی می‌کند، قلبی که تماماً اهداء شده، سکوت محض می‌گردد. اما در این سکوت، والاترین پاسخ و همدردی رنج‌دیده او وجود دارد. این ساعت تاریکی است، این تاریک-ترین ساعت تاریخ است، ولی در عین حال رحم روز نوین است برای ولادت دنیایی نوین، جهت طلوع نوری نوین.

در واقع آه و ناله مسیح که می‌گوید چرا مرا ترک کرده‌ای، آغاز مزمور ۲۲ می‌باشد که با این فریاد دلخراش و پر اندوه شروع می‌شود و بعد - مثل رنج و عذاب مسیح - با یک تسلیم پر اعتماد و سخنی سرشار از امید خاتمه می‌یابد (مزمور ۳۰/۲۲-۳۱): "آیندگان در خدمت او خواهند بود؛ و به نسل‌های بعدی درباره خداوندگار خبر خواهند داد."

دقیقاً همین مرد که می‌میرد، نسلی بیشمار خواهد داشت. در نتیجه ساعتی که در آن او که حیات است خود را به مرگ تسلیم می‌کند، ساعت اوج باروری است: باروری به قیمت مرگ. از ظهر تا ساعت سه بعدازظهر تاریکی زمین را فراگرفت (رک. به لوقا ۴۴/۲۳). این مقطع زمانی است از روز، هر روز که ما باید آن را همواره پای صلیب بگذرانیم، چرا که آن ساعت تمام نشده بلکه ادامه دارد و تمام وجود ما را در برمی‌گیرد. ما هنوز هم عصر احتضار عیسی هستیم، همیشه حاضر در ساعت تقدیمی واپسین او.

سفن پنجم

"تشنه ام!"

یومنا ۱۹/۲۸



پس از فریاد رنج به سوی پدر و پس از سپردن مادر به شاگردش یوحنا، عیسی با صدایی نحیف در فقر و عجز درخواست متواضعانه‌ای دارد، درخواستی که به کرات بر لبان خشک مشرفین به مرگ ابراز می‌شود: "تشنه ام!". حرکت کسی که اسفنجی را در سرکه آغشته کرده آن را نزدیک دهان او می‌برد، در میان آن همه قساوت و سنگدلی، نشانه ترحم انسانی است که برای تقلیل رنج شخص مشرف به مرگ انجام می‌گیرد. ولی عطش عیسی نمی‌تواند فقط در این حرکت رفع گردد، چرا که آن بالاتر از هر چیز

عطشی روحانی است که در طول زندگی‌اش بر روی زمین، همراه او بود. این، عطش محبت است.

از آغاز رسالت علنی خود، او خسته شده از سفر برکنار چاه یعقوب نشسته و از زن سامری "قدری آب" خواسته بود (ر.ک. به یوحنا ۴/۷-۸) و بعد او خود با آشکار کردن اینکه او همان کسی است که برای نجات ما می‌آید، عطش آن زن را رفع کرد. در واقع عطش عیسی به چیست جز عطش به ما، به نجات ما، به ایمان ما، به محبت ما؟ قدیس ترزای کلکته در تفسیر این واپسین سخنان عیسی می‌گفت: "تشنه‌ام"، این کلمات عیسی تنها مربوط به گذشته نیست، بلکه اکنون و در اینجا زنده است و خطاب به ما گفته می‌شود. تا زمانی که در عمق وجود خود درک نکنیم که عیسی تشنه ما است، نمی‌توانیم آنچه را که او خود می‌خواهد برای ما باشد و ما برای او باشیم، بشناسیم.

در نتیجه، تشنگی عیسی، تشنگی الهی است، ولی هم زمان نیاز انسانیت اوست که خود را در وضعیت عمق فقر ما و فرط ضعف ما قرار می‌دهد تا در آن با ما سهیم باشد. ما به این تشنگی عیسی از پیش پی می‌بریم در باغ جتسیمانی، هنگامی که گوئی مثل کودکی هراسان او خطاب به سه شاگرد برگزیده، با کلماتی بس انسانی می‌گوید: جان من تا به حد مرگ اندوهگین است، اینجا بمانید و با من بیدار باشید (متی ۲۶/۳۸). او این نیاز را در خود احساس می‌کند که در تنهایی ترک نشود. و باز در باغ جتسیمانی است که خطاب به پدر می‌گوید: "ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد، ولی نه به اراده من، بلکه به اراده تو" (متی ۲۶/۳۹).

تشنگی عیسی، تشنگی انجام دادن اراده پدر است و اشتیاق نجات ما... او ما را دوست می‌دارد و تشنه محبت فرد فرد ما است، چرا که هر کدام از ما، برای او بیشتر از کل دنیا ارزش دارد. بنابراین اگر ما به محبت

او پاسخ ندهیم، او کماکان تشنه می ماند و همچنان در جستجوی ما است. ولی چطور می توانیم به محبت پاسخ گوئیم اگر به دلیل گناه قادر به محبت کردن نیستیم؟ خود عیسی که از فرط تشنگی می میرد، سرچشمه بی پایان آب زنده می گردد، چرا که از قلب شکافته او، خون و آب جاری می گردد. ما می توانیم از این چشمه، محبت و وفور حیات را بکشیم. در نتیجه ساعت مصلوب شدن و مرگ مسیح، ساعت پیروزی محبت و اوج باروری اوست. به میزانی که ما از این چشمه می نوشیم، تشنگی ما رفع می شود و از قلب ما نیز چشمه آب زنده می جوشد که به همه تشنگان خدا تقدیم می گردد، همان خدایی که محبت او را پایانی نیست.

سفن ششم

"تمام شد!"

یومنا ۳۰/۱۹

با بازوان گسترده بر صلیب و دست‌های میخکوب شده، عیسی جسماً کاملاً عاجز است و به نظر همگان شخصی شکست خورده است. ولی راههای خدا، راههای ما نیست و نه افکار او، افکار ما... در واقع این همان ساعتی است که عیسی با اشتیاق آرزوی آن را می‌کرد و خود را برای آن آماده می‌ساخت، گوئی آن، ساعت اوج و ساعت کمال بود که در آن بر تمام وسوسه‌ها و حيله‌ها پیروز گشته، می‌تواند به پدر بگوید: "تمام شد!" یا به عبارت دیگر رسالتی را که برای انجام آن مرا فرستادی، طبق اراده تو به انجام رساندم.

دعای عیسی برای ما در فریاد "تمام شد" به اوج خود می‌رسد، در ساعت صلیب که او شخص خود را به پدر تقدیم می‌کند. "همه گرفتاری‌های بشر در همه زمان‌ها معلول گناه و مرگ است و همه تقاضاها و شفاعت‌های تاریخ نجات در این فریاد کلمه جسم گرفته خلاصه می‌شود و اینجا پدر آنها را می‌پذیرد و برخلاف هر انتظاری، با برخیزاندن پسرش، آنها را اجابت می‌کند. بدین ترتیب، ماجرای دعا در تدبیر خلقت و نجات تحقق می‌یابد و تکمیل می‌شود" (تعالیم کلیسای کاتولیک ۲۶۰۶). همه چیز تمام شد، همه چیز طبق گفته‌های انبیاء تحقق یافت، همه چیز مطابق نقشه پدر انجام شد. ساعت تقدیم که با ولادت عیسی در بیت لحم آغاز شده بود، بر جلعتا به کمال می‌رسد.



در آنجا او در فرط فقر متولد شده بود، در اینجا در فرط تهی‌گشتن و تحقیر جان می‌سپارد. این انتخاب خداست، انتخاب محبت است که برای باز یافتن انسان درمانده، خود رحمت درمانگر می‌گردد، فرود می‌آید، خود را تهی می‌کند تا ما را از خود که سرچشمه حیات است، پر سازد. همه چیز تمام شد.

این لحظه سکون است، زمان متوقف می‌شود، و گویی ساعت از قلب عیسی از نو آغاز می‌شود. این ساعت صفر تاریخ است، ساعتی که در آن روز نوین، زمان نوین، همان زمان نجات و فیض آغاز می‌گردد. تمام رنج مصائب مسیح، اکنون آرام می‌شود، مثل زمین که پس از پذیرفتن بذر در شیار خود، در آرامش انتظار روئیدن آن را می‌کشد. این ساعت سکوت عظیم است، ساعتی که در آن مثل شاگردان مسیح، دیگرکاری از ما ساخته نیست، حرفی برای گفتن نیست جز اینکه در محبت او بمانیم، در دعا نزد او بمانیم، میخکوب شده بر صلیب همراه با مریم، مادر، استغاثه واحد عظیمی را شکل دهیم که از طریق قلب شکافته مسیح به درگاه پدر رحمت و خدای هر تسلی می‌رسد (دوم قرن‌تیاں ۳/۱).

در این ساعات رنج و عذاب عیسی، می‌توان آنچه را که پل کلودل (PAUL CLAUDEL) می‌گفت بازگو کرد: "رنج همچون بادام تلخی است که کنار راه انداخته می‌شود؛ از همان راه که بازگذر کنی، به جای آن درخت پر شکوفه‌ای می‌یابی."

سفن هفتم

" ای پدر، به دست‌های تو روح خود را می‌سپارم "

متی ۲۶/۲۳



هنگامی که همه چیز تمام شد، هنگامی که قربانی محبت کاملاً انجام شد، هنگامی که دیگر چیزی فراتر در تقدیم و رنج یافت نمی‌شود، اینک آخرین سخن عیسی: "ای پدر، به دست‌های تو روح خود را می‌سپارم." این فریاد پر اعتمادی است که از قلب مردی فقیر بر می‌خیزد، مردی که مضروب، تحقیر شده و بدون هیچ راه نجات انسانی، در خدا پناه می‌جوید و در این تسلیم کامل خود، او کمال آرامش را می‌یابد، و فرزند بودن خود را باز می‌یابد. رنج و عذاب عیسی با یک "چرا" خطاب به خدا پایان نمی‌یابد، خدایی که دور و غایب احساس می‌شود، بلکه با یک کارکرد تسلیم فرزندی پایان می‌یابد: "ای پدر، به دستهای تو روح خود را می‌سپارم."

عیسی در حالیکه خود را به دست پدر می‌سپارد، جان می‌دهد، پدری که همواره مطیع او بود و انجام اراده‌اش تمام اشتیاق و یکتا شادی او بود. به همین دلیل، احتضار او مثل شبی است که به سپیده دم رستاخیز می‌انجامد. از کرسی صلیب، آن مرد عادل که رنج‌های ما را بر خود گرفت، چون گناهان ما را بر خود گرفت، ما را تعلیم می‌دهد که در قعر ناامیدی، امیدوار باشیم و اینکه بدانیم دستان خدا، از دستان قدرتمند آدمیان قوی‌تر است، قوی‌تر از هر وسوسه‌ای که بتواند بر ما حمله‌ور شود. در نتیجه حتی هنگامی که آزمایش، سخت، وحشتناک و اضطراب‌آور است، ما باید فریاد بزنیم: "در دستان تو ای خداوند، در امانم." با این حال، فریاد عیسی بیانگر آشفتگی فرزندی است که می‌داند هنوز باید سفری را در ظلمت بپیماید تا به خانه بازگردد. در واقع برای تسلیم خود، کلمه حیات، آنکه پدر او را فرستاده تا محبتش را به بشر مستقیماً آشکار سازد، در سکوت مرگ فرو می‌رود. و با فرارسیدن شامگاهان، پس از انجام آخرین رسوم تدفین برخاسته از ترحم بشر، سکوتی عمیق نیز کوه سه صلیب را فرا می‌گیرد و در قلب ما نفوذ می‌کند.

ما که همراه با عیسی به این ساعت رسیده‌ایم، آیا حقیقتاً ایمان داریم که ظلمت فقط به ظاهر پیروز است؟ چون در این ظلمت است که نور راه خود را باز می‌کند. ما که فشار خرد کننده اندوه را می‌شناسیم، آیا ایمان داریم که در فریاد مسیح مشرف به مرگ، امید به زندگی راه خود را باز می‌کند؟ ما که به نوبه خود برای رویدادهای ناخوشایند این دنیا آشفتگی را تجربه می‌کنیم، آیا می‌دانیم که چگونه از همان رویدادها انگیزه ندامت برای روی آوردن به ایمانی بزرگتر و خصوصاً به محبتی بزرگ‌تر را پیدا کنیم؟

در حالیکه پرده معبد شریعت کهن پاره می‌شود، چه اتفاقی در ما رخ می‌دهد؟ اگر ما حقیقتاً در راز صلیب زندگی کنیم، این امکان وجود دارد که نهایتاً پرده دنیای کهنه ما پاره شود، انسان کهنه ما و پرده خودکفایی ما پاره شود. صخره قلب ما می‌تواند بشکافد تا از آن چشمه‌ای از آب زنده بجوشد. در این صورت بر اثر هراسی مقدس، ما می‌توانیم با افسر رومی فریاد زنیم: "به راستی این مرد پسر خدا بود" (مرقس ۱۶/۳۹) و بعد همراه با زنان، باز ما پای صلیب و در کنار قبر می‌مانیم، با اطمینان به اینکه عیسی که در سکوت مرگ فرو رفته، برای ما از دست نرفته است، چرا که محبت از مرگ قوی‌تر است و پیروز گشته.